

مدرّس، مجتهدی وارسته و سیاستمداری آگاه

نویسنده: غلامرضا فدائی عضو هیأت علمی دانشگاه تهران
و نماینده مردم اراک در مجلس شورای اسلامی

چکیده مقاله

مدرس مرد همیشه در صحنه و آگاه به زمان خویش، از شخصیت‌های طراز اول صدر مشروطه است. مبارزات او در راه حفظ استقلال ایران و مخالفتش با دخالت کشورهای بیگانه بویژه روس و انگلیس بر همگان روشن است. در عین حال پیرامون زندگی او ممکن است سؤالاتی مطرح باشد که در این مقاله سعی شده است به پاره‌ای از آنها پاسخ گفته شود. این سؤالات عبارتند از: چرا مدرس با رضاخان مخالف بود؟ آیا او ذاتاً به احمدشاه علاقه داشت؟ و نیز چرا جمهوریت را نپذیرفت؟

□□□

«بحث درباره زندگی مردان بزرگ تاریخ، به مجال و تتبع فراوان نیاز دارد. محققان و اندیشمندان باید زوایای مختلف زندگی سراسر حادّه اینگونه افراد را در زیر ذره بین تحقیق و تدقیق قرار دهند و از درون گفتارها و کردارهای آنان گوشه‌ای از روح بلند و ذهن خلاق و اندیشه دورپرداز آنان را بنمایانند. گرچه زبان و قلم از درون حوادث تاریخی نمیتواند این مهم را که همانا تجسم اندیشه‌های ژرف و روح سترگ این بزرگمردان است بانجام رسانند» اما بقول معروف

آب دریا را اگر نتوان کشید پس بقدر تشنگی باید چشید

یکی از این مردان بزرگ تاریخ معاصر ایران، روحانی فداکار و رجل نامدار عصر مشروطیت مرحوم شهید سیدحسن مدرس است که هم به حسن رفتار و کردار و اندیشه‌های بلند سیاسی اجتماعی مشهور شد و هم تاریخ زندگی سراسر تلاش و مبارزه اش مدرس مردان نامی و سیاستمداران بعد از او گردید. همانطور که گفته شد در ابعاد مختلف زندگی این شخصیت بزرگ همانند دیگر شخصیت‌های روحانی - سیاسی و اجتماعی باید دانشمندان و محققان به تتبع و تحقیق بپردازند اما این جانب تصمیم دارم به پاره‌ای از شبهاتی که احتمالاً پیرامون زندگی سیاسی مرحوم مدرس وجود دارد بپردازم و جواب آن‌ها را در حدّ میسر بنمایانم.

البته هر انسان غیرمعصوم و جائز الخطا ممکن است اشتباه کند و خود مدرس هم احتمال اشتباه در بعضی از کارهای خود میدهد کما اینکه در قضیه مهاجرت وقتی در مجلس بحث درمیگیرد و عده‌ای مدرس را بخاطر پذیرش مهاجرت در قبال تهاجم روس مورد اعتراض قرار میدهند، میگوید: «یک مشت از آقایان عقیده داشتند که این مهاجرت بصره، و صلاح مملکت است یک مشت دیگر معتقد بودند که بر ضرر مملکت است مسائل سیاسی نظری است در هر صورت دو دسته شدند، من از آن دسته بودم که عقیده‌ام بر این بود که خیر و صلاح مملکت است... هنوز یک محکمه تشکیل نداده‌اند که مرا و آقای مستوفی را که با من هم عقیده بود یکطرف نشانده و سبسالار و فرمانفرما را هم که مخالف بودند یکطرف نشانده و محاکمه کنند و ببینند کدام یک ذیحق بوده‌اند...»

اما مدرس رفتارش از سر صداقت و صمیمیت و همراه با عقل و درایت سیاسی بوده است. از هر کاری که انجام میداده حکمت و یا حکمت‌های برتر و منافع بزرگتر را در نظر داشته است. اگر از کسی دفاع میکرده، اگر از اعتبارنامه فردی حمایت و یا کسی را طرد مینموده است، بخاطر اندیشه ژرفی است که فراروی ذهن نقاد و وقادش بوده است.

آنچه شاید بیش از همه پیرامون شخصیت وی مطرح است و دست کم اینجانب به پاسخ آن برخورد نموده‌ام این است که چرا مدرس از رضاخان پشتیبانی نکرد و نیز چرا مدرس از احمدشاه حمایت نمود و سرانجام جمهوری چه عیبی داشت که او با همه قوا بجنگ آن آمد.

قبل از آنکه به این سه سؤال پاسخ گفته شود لازم است قبلاً شمه‌ای از خصوصیات ذاتی مدرس برشمرده شود آنگاه به پاسخ شبهات مزبور پرداخته گردد.

پاره‌ای از ویژگی‌های مدرس:

مدرس روحانی جلیل‌القدری است که از همان آغاز طفولیت با استعداد و خودکامگی مخالف بوده و بی‌شک تربیت خانوادگی او علاوه بر ریشه و تبار سیادت در این امر تأثیر فراوان داشته است. گویند که «روزی سیدحسن شش ساله با همسالان خود مشغول تماشای درو مزرعه بود صاحب ملک و مزرعه که از سرمایه‌داران بزرگ محل بوده و برای پراکنده کردن کودکان با ترکه‌ای به آنها حمله میکند یک ضربه ترکه به تن ظریف سیدحسن کوچک میخورد و او گریه‌ای تسکین ناپذیر سر میدهد. پدر وقتی از جریان آگاه میشود عزت نفسش بشدت چریحه‌دار میگردد و دیگر راضی نمیشود پسرش در جانی زندگی کند که نسبت به وی بی‌حرمتی شده است و او را با خود به قمشه می‌برد.»

روح برخاشگر مدرس و تسلیم‌پذیری و انقیاد او در برابر حق و حقیقت سبب میشود تا او در هر جا هست از حق دفاع کند و بر ظالم بشنورد. برای او این شورش، فقط بقصد دفع فساد و اقامه حق است و دوست و دشمن و روحانی و غیرروحانی در برابر او یکی است از اینرو، وی حتی قبل از اینکه رسماً با پدائره سیاست بگذارد و وارد معرکه شود در حوزه در شهر اصفهان هم مخالف داشته است، مخالفینی که قصد کشتن او را داشته‌اند. او با روحانی نمایان عصر خویش به مبارزه پرداخت و افشاگری نمود تا اینکه دشمنان تصمیم به قتل او میگیرند اما او شجاع و بی‌باک به قتلگاه میرود و با دشمن به مبارزه میپردازد و حریف را تاگام از صحنه به در میکند.^۱

در مجموع آنچه به عنوان بارزترین خصیصه این مرد بزرگ میتوان ذکر کرد، پس از تقوا و تقدس، بی‌باکی و تهور از یک طرف و مخالفت با دخالت بیگانگان در امور و مقدرات کشور از طرف دیگر است. این دو صفت باختصار در پاسخ شبهاتی که پیرامون زندگی او وجود دارد تشریح خواهد شد.

آیا مدرس با شخص رضاخان در هر شرایطی مخالف بود؟

مدرس کسی نبود که اشخاص را نشناسد. مدرس شخص برجسته‌ای در میدان سیاست بود. او توانایی افراد و لیاقتشان را می‌سنجید و از آن بهره میبرد حتی اگر لازم بود برای بهره‌ای بیشتر از گناه کوچک آنان نیز درمیگذشت.

مدرس حتی درباره وثوق الدوله با آنکه عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود و با آنکه عده‌ای او را محکوم و خائن می‌شمردند و خود مدرس هم در جهت لغو قرارداد با همراهان خویش بشدت با وی مبارزه کرده بود، اما وقتی او در کابینه مستوفی‌الممالک به عنوان وزیر دادگستری معرفی میشود بخاطر ارادتی که به مستوفی دارد از او هم دفاع میکند. او خطای گذشته را مانع از پذیرش وی در این زمان نمی‌داند و چنین می‌گوید:

سیاسی-اقتصادی

او هنگام دفاع از مشیرالدوله هم میگوید: «رجال مملکت ما هر کدام برای موقعی خوب هستند»^۷ در باره رضاخان هم همینطور.

او رضاخان را که در شرائط ویژه مملکت با ایجاد نظم در ارتش توانسته بود به ناامنی‌ها خاتمه دهد و اشرار و یاغیان را سرکوب کند احترام میگذاشت و معتقد بود که چنانچه روند کار به همین صورت باشد، مملکت روی صلاح خواهد دید. او در یکی از نطق‌های خود در مجلس چنین میگوید:

«اگرچه خیلی دوست داشتم که این مطلب در غیاب وزیر جنگ گفته شود ولی حالا که هستند و باید گفته شود میگویم من وضعیات بعضی نواحی ایران را در این دو ماهه طوری دیدم که اگر قوه نظامی ما نبود زحمات ما خیلی زیاد میشد.»^۸

او معتقد بوده است که اگر رضاخان تحت کنترل باشد و در برابر قوانین و مقررات تسلیم و تابع باشد با توجه به خصوصیات و ویژگیهایش حقا قابل استفاده است و برای این بود که همیشه بخاطر صلاح ملک و ملت، تمایلاتی نسبت به وی داشته است.

«مدرس همیشه کشتی نسبت به رضاخان داشته زیرا شایستگی‌هایی در او سراغ کرده بود و فکر میکرد که اگر براه راست هدایت شود و صمیمانه در راه خدمت به ملت بکار افتد میتواند مشرثر شود کما اینکه تا وقتی رضاخان وزیر جنگ بود و هنوز داعیه ریاست وزرایی، ریاست جمهوری و سلطنت در سر نمی‌بخت مدرس کاری به او نداشت و حتی اعمال خودسرانه سردار سپه در جریان حکومت نظامی تهران در مجلس مورد انتقاد قرار گرفت مدرس ضمن اعتراض به این مساله و استفاده از روش مجلس شورا از اقبال آن دربار سردار سپه چنین اظهار نظر کرد... باوجود این عقیده من در باب وزیر جنگ اینست که منافعش اساسی و مضارش فرعی است بایستی سعی شود تا منافعش عاید مملکت گردد.»^۹ در جای دیگر با آنکه از

رضاخان تعریف میکند اما توجه دارد که قوت و استحکام او را به قوت مجلس ربط دهد و بر اهمیت مجلس تکیه کند باشد که غرور او را با تقویت مجلس بشکنند و به او حالی کند که بدون مجلس نمیتواند کاری بکند:

«با اینکه میدانم سردار سپه که وزیر جنگ حالیه است با جوهر و با کفایت است و لیکن موافقت مجلس او را قوت داد، موافقت مجلس قشون را تا بنادر برد. بول فراهم کردن مجلس قوت به نظام داد و مملکت را امن کرد. پس من تشکر می‌کنم از وزیر جنگ.»^{۱۰}

و برای این بود که مدرس در قبال دوستان طمعکار وی و با آنانکه با انگیزه‌های مختلف سیاسی از وی حمایت میکردند و یا با اجانب در ارتباط بودند و عمداً با سهواً و بی‌دلیل چنین وانمود میکردند که مدرس دشمن واقعی شخص سردار سپه است میگوید:

«بخدائی که مرا خلق کرده است من سردار سپه را از اکثر شما بیشتر دوست میدارم این حرفها را بگذارید اینجا مساله حساب است سفره را بهن کنید ببینیم در سفره چیست میخواهیم بفهمیم که امروز وضعیات مملکت ما وضعیات ما که اینجا نشسته‌ایم و وکیلیم نسبت به این مملکت چه وضعیاتی است.»^{۱۱}

مدرس وقتی سوء سیاست و تبهکاری و خودکامگی رضاخان که با اتکاء به اجانب صورت میگرفت، فریاد مردم را از همه طرف بلند کرد، ناچار تصمیم گرفت. با جمعی دیگر دولت وقت را استیضاح کند و در آنجا علت استیضاح را دقیقاً ذکر و اشاره میکند که من بطور مطلق مخالف رضاخان نیستم بلکه اعمال و رفتار و خودسری‌های وی مرا وادار به انجام چنین کاری نموده است:

«فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه در راس سیاست است والا از حیث وزارت جنگی ایشان اگر ترتیبی بشود که وزیر جنگ باشند بنده هم طرفدار ایشان میباشم و همیشه هم طرفدار بوده‌ام و خواهم بود.»^{۱۲}

مدرس بخوبی میدانسته است که اگر سیاست در مسائل نظامی وارد شود و اگر نظامیان وارد سیاست شوند چه مشکلات بزرگی برای جامعه پدید می‌آورند. نظامیان که بر اساس طبیعت کارشان همیشه قویترین اهرمها را جهت سرکوب مخالفین خود دارند اگر زمامدار شوند همان حکومت نظامی خواهد بود و ارعاب و فشار و زور و تهدید حاکم خواهد شد و دیگر اثری از آزادی و استقلال و مجلس شورا و آراء مردمی وجود نخواهد داشت.



«آیا عمل وثوق الدوله خطا بوده؟ آیا در انجام وظیفه قصور کرده؟ آیا اشتباه کرده؟ من نمی‌دانم همه اینها باید در یک محکمه صالح بررسی شود. این قبیل کارها، کار محکمه است کار مجلس نیست.»^{۱۳}

گویی او شرائط و زمان و مکان را اساس قضاوت در امور بویژه امور سیاسی میدانند. او معتقد است که اگر کشور بخواهد ساخته شود باید با همین نیروهای خودی باشد. اگر قرار باشد هر کسی را به بهانه‌ای کنار گذاشت و به دلیلی محکوم نمود دیگر کسی باقی نمی‌ماند. و وقتی کسی باقی نماند باید دست بدامان بیگانه شد و نتیجه از چاله بیرون آمدن و در چاه شدن خواهد بود. او در این باره چنین می‌گوید:

«ما در آینده میخواهیم بوسیله همین اشخاص خدمت‌های بزرگی برای کشورمان انجام دهیم. بعد از این انقلابات و حوادث گوناگون که بر سر این مملکت آمده ما می‌خواهیم کارهای مهم صورت بدهیم. اما اگر اسامی تمام رجال کشور را که در گذشته کارهایی برخلاف میل ما انجام داده‌اند خط بزیم، بگوئیم وثوق الدوله به درد نمیخورد، اخوی‌اش (قوام السلطنه) به درد نمیخورد، مدرس بدر نمیخورد، برادر مدرس بدر نمی‌خورد، پس چه کسی باقی میماند که مملکت از وجودش استفاده کند؟»^{۱۴}

مدرس آنقدر خوش طبیعت و خوش نفس است و شاید آینده‌نگر است که، نمیخواهد افراد را بویژه آنها نیکه‌کاران و تحصیلکرده هستند از دست بدهد زیرا میخواهد با آنها امور کشور را رتق و فتق کند و این حسن نیت او مورد انتقاد روزنامه جبل‌التین قرار میگیرد.^{۱۵}

احساس کنند در حکومت مشروطه زندگی میکنند و یقین کنند که قانون بر مقدرات آنان حاکم است و کسی نمیتواند با زور و سلطه که برای نجات از آن خونهای درخت مشروطه ریخته شده است خود را بر مردم تحمیل کند. مدرس در یکی از نطق‌هایش چنین میگوید:

«... آن اداره مشروطه ما کدام است حالا بنده آمدم اینجا گفتم بلدیه چرا دکانه را خراب کرده البته بلدیه باید خانه را خراب کند خیابان را وسیع کند چنان را کجا باید بکارد منار را چه کند البته خیابان باید وسیع باشد عابرین راحت باشند. اما بلدیه مشروطه نه بلدیه کودتا، که صبح بگویند خراب کن شام همه جا را خراب کنند در این چله زمستان که معلوم نباشد خاکش کجا ریخته شده و گلش چطور شده و هکذا فعل و تفعل...»^{۱۴}

رضاخان علیرغم همه این مخالفت‌ها که مرکز آن در مجلس شورای ملی و محور اصلی آن شخص مدرس بود همچنان به کار خود ادامه میداد و در جهت تحکیم پایه‌های حکومت خویش و آرزوهایی که در سر می‌پروراند تلاش میکرد و از هیچ اقدامی هم در این زمینه فرو گذاری نمیکرد. او در غائله کودتا و در میان موج مخالفان برای سرکوب آنان ابلاغیه معروف خود بنام «سبب کودتایمان» را صادر میکند و در آن مخالفان را تهدید به مقابله میکند. طبیعی بود که این رفتار با روح مشروطه و آزادیخواهی تعارض کامل داشت و آزادیخواهان بشدت از این امر متاثر بودند. حسین مکی در این باره چنین می‌نویسد:

«پس از نشر ابلاغیه وزارت جنگ (معروف به سبب کودتای منم) نسبت به برخی از جرائد که اعمال و رفتار سردار سپه و کارهای غیر قانونی او را مورد سرزنش و انتقاد قرار می‌دادند حکومت نظامی بنای سخت‌گیری را گذاشته و برخلاف قانون و انتظار عمومی در مقام تهدید و توقیف و ضرب و شتم مدیران آن برآمد. در شماره تاریخ ۸ رجب ۱۳۴۰ قمری برابر ۷ حوت ۱۳۰۰ خورشیدی حکومت نظامی ابلاغیه شدیدالحنی منتشر و در آن قید کرد که بعدها قلم مخالفین را می‌شکنم و زبان می‌برم و... این ابلاغیه و سختهایی دیگر که سردار سپه برای اسکات جرائد معمول میداشت کار را بداندنجا کشانید که فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان، مدیر روزنامه حیات جاوید و یکی دوفرد دیگر از مدیران جرائد مرکز تصمیم بگیرند که دیگر خاموش ننشسته و از هرگونه تهدید و توقیفی نهراسند و به دولت و سردار سپه سخت اعتراض و حمله کرده... روز ۹ رجب ۱۳۴۰ برابر ۱۸ حوت ۱۳۰۰ فرخی در روزنامه، مقاله شدیدالحنی نوشت و بی‌قانونیهای سردار سپه را متذکر شد و این رباعی را در صفحه اول روزنامه خود درج کرده بود:

از يك طرفی مجلس ما شیک و قشنگ

از يك طرفی عرصه به میلیون تنگ

قانون حکومت نظامی و زور و فشار

این است حکومت شتر گاو پلنگ

عصر همانروز حکومت نظامی برای جلب فرخی دوسه نفر قزاق را مامور مینماید که او را دستگیر و بحکومت نظامی تحویل دهند.»^{۱۵}

رضاخان نه تنها به مردم و بخصوص میلیون سخت‌گیر، بلکه برای بدست آوردن قدرت مطلقه و احراز مقام ریاست وزرایی و تحمیل عقاید و آراء خویش حتی بر دولت و رئیس وزراء وقت هم فشار می‌آورد. او میخواست با تحمیل عده‌ای از وزراء که با او هم عقیده بودند و یا تحت تاثیر قرار داشتند، در کابینه وضع را بگونه‌ای هدایت کند که سرانجام زودتر بمقصود خود برسد و این فشار و تحمیل‌ها و حتی تهدیدها را بگونه‌ای ترتیب میدهد که ناچار باعث استعفاي دولت وقت میشود.

«بالاخره مشیرالدوله ریاست وزرایی را قبول میکند و قرار میشود که دو سه روزه کابینه را تشکیل دهد و به مجلس معرفی نماید مشیرالدوله مسئولیت کابینه را بعهده گرفته و مشغول تشکیل آن میشود ولی ضمن انتخاب وزراء خود سردار سپه شب دوشنبه ۲۵ شعبان به هیات وزراء میرود و تا نیم ساعت از نصف شب گذشته با مشیرالدوله مذاکره می‌کند و این مذاکرات دائر براین بود که سردار سپه میخواست چند نفر از وزراء را به میل خود به رئیس الوزراء تحمیل کند و این تقاضایی بود که مشیرالدوله نمی‌توانست انجام دهد مشیرالدوله دچار محظورات غریبی شده بود... بالاخره او چاره‌ای جز استعفا ندید (۲ جوزای ۱۳۰۲)».^{۱۶}

□ مدرس همیشه در جستجوی کسانی بود که بتوانند رضاخان را کنترل کنند. او از رئیس‌الوزرائی حمایت می‌کرد که بتواند با شهادت در برابر اعمال نفوذ و گردنکشی رضاخان و بطریق اولی اعمال نفوذ بیگانگان بایستد. بنظر مدرس فردی که در آن زمان می‌توانست چنین کاری را انجام دهد، قوام السلطنه بود.

□ مدرس معتقد بود که اگر رضاخان تحت کنترل بماند و در برابر قوانین و مقررات تسلیم و تابع باشد، با توجه به خصوصیات و ویژگیهایش حقا قابل استفاده است. بهمین جهت تا وقتی رضاخان وزیر جنگ بود و داعیه نخست‌وزیری، ریاست جمهوری و سلطنت در سر نمی‌بخت، کاری به او نداشت.

مخالفت با دیکتاتوری رضاخان

محور مبارزه مدرس با رضاخان بر سر خودسری و دیکتاتوری او بود. او میخواست رضاخان یا سردار سپه زیرچنگی با کفایت بماند که در اختیار قانون باشد و شاه مشروطه و مجلس شورای ملی بر او حاکمیت داشته باشند نه اینکه وزیرجنگ خود تصمیم بگیرد و نظرات خود را بردولت و مجلس و ملت تحمیل نماید. این بود که تا زمانیکه وزیر جنگ بحق و حقوق خود قانع بود و در ایجاد نظم و آرامش در اطراف و اقصی نقاط مملکت مشغول بود مدرس هم از او تقدیر و حمایت میکرد اما زمانیکه مشخص شد که او با از دائره وظائف و اختیارات خود فراتر گذاشته و داعیه‌های دیگری در سر دارد مخالفت خود را با او آغاز نمود. در این زمان، در سایه حکومت رضاخان فساد و تباهی و بخصوص خودکامگی روز بروز بیشتر میشد و کار بجائی رسید که در مجلس هم بانکه جو حاکم را بطوری ساخته بودند که کسی جرأت حرف زدن نداشت بناچار حتی کسانی غیر از مدرس هم لب به شکایت گشودند و اعتراض‌های خود را مطرح کردند.

«هر روز که میگذشت اعمال نفوذ و دخالت نظامیان در امور مملکتی در شهرستانها بیشتر میشد که همه اینها بدستور رضاخان صورت میگرفت. دولت و مجلس که از جریانات کشور آگاه بودند بخاطر فعالیت‌های مثبتی که از سردار سپه دیده میشد و امنیتی که بدست او در کشور برقرار شده بود با وی مدارا میکردند ولی سرانجام شکایات و ناراضیهای مردم بحدی رسید که دیگر سکوت جانش نبود و معین التجار در جلسه روز ۱۲ میزان ۱۳۰۱ طی نطقی مفصل مشکلات ناشی از اعمال نفوذ نظامیان را در مجلس مطرح کرد. پس از او مدرس پشت تریبون خطابه قرار گرفت و با صراحت لهجه خاص خود برای نخستین بار سردار سپه را مورد اعتراض قرار داد و گفت: «شما مگر ضعف دارید این حرفها را میزنید و در برده سخن میگویند ما بر هر کس قدرت داریم از رضاخان هم هیچ ترس و واهمه‌ای نداریم ما قدرت داریم پادشاه را عزل کنیم رئیس الوزراء را بیاوریم سوال کنیم استیضاح کنیم عزل کنیم».^{۱۷}

البته مدرس کسی نبود که تنگ نظران به مسائل برخورد کند و انتظار داشته باشد که اصلاحات در کشور بشود، مملکت اداره شود، نظم داخلی برقرار شود، اما هیچ قدرت و اختیاری برای این کار نداشت. مسئولی اگر بخواهد بهر چیزی دست بگذارد آنهاستیکه منافعشان در خطر می‌افتد فریاد مخالفت بر میدارند، داد اسلام میزنند، فریاد آزادی سر میدهند، و باین بهانه جلوی هرگونه اصلاحات و اقدامی را می‌گیرند. او معتقد بود برای انجام اصلاحات هم باید ضابطه باشد. اگر قرار است جانی تخریب شود باید برطبق مصوبه، با اخطار قبلی، با پرداخت بهای عادلانه به صاحبان حق، و خلاصه بگونه‌ای باشد که همه



○ آیت الله مدرس هنگامی که در تبعید بود

مدرس با ریاست وزرایی رضاخان مخالف بود. رضاخان نیز مشیرالدوله پیرنیا را که مردی صحیح العمل و وجهی المله بود با لطافت الحیل و توطئه از صحنه بدر کرد و دوستش را مجبور به استعفا نمود و علیرغم مخالفت و کوشش مدرس و یاران او و نیز خود شاه حکم ریاست وزرایی او در ششم آبان ۱۳۰۲ صادر شد.

گویا مدرس در یکی از ملاقاتهای خود با سردار سپه ضمن تأیید مخالفت خود گفته بود: من حکم بوق حمام را دارم. تا مجلس هست مدرس هست و سردار سپه گفته بود:

ما هم طوری حمام می سازیم که احتیاج به بوق نداشته باشد.^{۱۷}

رفته رفته رضا خان ماهیت پلید خود را کاملاً نشان داد بگونه‌ای که دیگر مدرس از او قطع امید کرد و علیرغم همه رشادت و دلاوری که در او میدید و نظمی که ایجاد کرده بود اما کارهای خلاف قانون و خودسری‌ها و خودکامگی‌های او بهر همراه ارتباطش با انگلیس کار را بجائی رساند که بقول معروف مدرس عطایش را به لقایش بخشید و دیگر بهیچوجه حاضر نبود او را در صحنه قدرت ببیند. او معتقد شده بود که رضا خان در این شرایط اگر هزار صفت خوب دیگر هم داشته باشد با همین صفت یکدنگی و خودکامگی دیگر صلاح نیست در مملکت مصدر امور باشد و باید بهرطریقی هست او را از مسند قدرت بزیر آورد.

«دکتر محمد حسین مدرس تعریف میکرد که روزی یکی از رجال اصفهان در مدرسه سپهسالار بدین آقا آمده بود و از او میخواست که دست از مخالفت با رضا شاه بردارد و با او از در آشتی در بیاید تا بکمک ایشان بشود کارهای بزرگی بنفع مردم انجام گیرد. مدرس گفت: این شخص دو تا عیب دارد که من نمی‌توانم با او سازش کنم، یکی اینکه دروغ میگوید، دیگر اینکه طمعش حد ندارد.»^{۱۸}

سرسپردگی رضاخان به دولت انگلیس:

یکی دیگر از ویژگیهای مدرس مخالفت با دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور بود. داستان نطق زیبا و با شهامت مدرس در برابر اولتیماتوم روس را همه میدانند که چگونه صراحت لهجه و شجاعت بی نظیر این مرد سبب شد که روس سر جای خود بنشینند و مجلس و دولت و ملت قوت قلب پیدا کنند. اما داستان انگلیس و دخالت‌های بیجا و تزویرهای آن همچون دولت روس، سابقه طولانی دارد. انگلیس در سرنگونی مرد وطن دوستی چون امیر کبیر در زمان ناصرالدین شاه و جایگزینی او با میرزا آقاخان نوری، سرسپرده و خانه زاد دولت انگلیس، هنوز در خاطره‌ها بود.

از قرارداد ننگین «بارون دورویر» که در واقع ایران را کلاً در اختیار دولت انگلیس قرار میداد چند سالی نگذشته بود، قراردادی که برآستی حتی خود دولت انگلیس از امضای آن غرق در شگفتی و تعجب شده بود و آنقدر وسیع و همه جانبه بود که اذعان می‌کردند قابل اجرا نیست.

«لرد کرزن» انگلیسی چنین می‌نویسد:

«وقتی که امتیاز ژولیوس بارون دورویر به طبع رسید و در دنیا منتشر شد، معلوم شد دارای مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروت صنعتی و فلاحتی سرتاسر ایران بدست انگلیسیها افتاده است. هیچکس قادر نبود پیش بپی کند که يك روزی چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع انگلیسی بیفتد.»^{۱۹}

او با نفس مداخله مخالف بود. با انگلیس و روس هر دو که مداخله میکردند مخالف بود، بویژه انگلیس را بدتر میدانست و میگفت من از این یکی بیشتر می‌ترسم. اما در عین حال دلش می‌خواست مملکت بدون مداخله آباد شود. از مستشاران استفاده شود ولی مداخله نباشد. آزادی، انقدر ارزش دارد که بهیچ وجه نباید خدشه دار گردد. او وقتی از مستشاران امریکائی قرار بود استفاده شود چون احساس میکرد مداخله‌ای در کار نیست و شاید هم بخاطر کوتاه کردن دست انگلیس و روس و با از باب دفع افسد به فاسد از این فکر طفره‌داری میکرد:

«در تعقیب این مسئله با توافق نظر همدیگر و بعضی رجال خیرخواه مملکت جلب يك مستشارهایی از دنیای تازه (مقصود امریکاست) کردند که امیدواری هست انشاء... از وجود اینها خیلی اصلاحات بشود. این هم بنظر

بعضی از افراد شاید خیلی کوچک می‌نماید ولی بنظر ما خیلی بزرگ و برای مملکت نافع است.»^{۲۰}

مدرس یحویبی میدانست که انگلستان با کمک افراد خود باخته و خود فروخته‌ای چون میرزا آقا خان نوری و میرزا حسین سپهسالار که مسجد و مدرسه سپهسالار از بناهای اوست چه به روز ایران و ایرانیان آورده است. او دست کم میخواست که پس از نهضت مشروطه دیگر دست دولتهای اجنبی از ایران بریده شود. او انتظار نداشت که در این زمان کسانی باشند که از طریق افراد خود فروخته دوباره به ترکانازی در این کشور بپردازند و سیادت و آقائی خودشان را بر کشور ایران حفظ کنند. این بود که مدرس نسبت به این مساله بسیار حساس و مواظب بود که سردمداران و سیاستمداران زمان خودش بهیچ عنوان با کشورهای بیگانه طرح دوستی‌های خصوصی نیندازند زیرا که بیم داشت مفسده و مفسادتی علیه ملت ایجاد شود. او میگفت:

«من مناسب نمیبینم که دولتها دوستهای خصوصی پیدا کنند یکی تعریف ما را بکنند یکی بد ما را بگویند من اگر خوبم برای خودم خوبم و اگر بد برای خود... من دوست ندارم که یکی از این دولتها اظهار تمایل بیکی از رجال ما بکند همه خوبند و هر کدام در موقع حافظ حقوق و سیاست مملکت ما هستند من از هر دولتی که بخواهد دخالت در امور ما بکند میترسم و باید توازن عدمی را نسبت به همه مراعات کرد نه توازن وجودی یعنی شما برای خودتان ما هم برای خودمان ولیکن از تمایل زیاده باید احتیاط کرد.»^{۲۱}

او حتی از این هم فراتر میرود و به کشورهای بیگانه و نیز به سیاستمداران داخلی هشدار میدهد و تمامیت ارضی کشور را در برابر تجاوز اعلام میکند: «ما با تمام دنیا دوستیم مادامیکه متعرض ما نشده‌اند. هر کس متعرض ما بشود متعرض او خواهیم شد. همین مذاکره را با مرحوم صدراعظم شهید عثمانی کردم گفتم اگر کسی بدون اجازه ما وارد سرحد ایران شود و قدرت داشته باشیم او را با تیر میز نیم خواه کلاهی باشد خواه عمامه‌ای یا خواه شاپو بسر داشته باشد بعد که گلوله خورد و زمین خورد دست میکشیم ببینیم ختنه کرده است یا نه اگر ختنه کرده بود بر او نماز میخوانیم و اگر ختنه نکرده او را دفن میکنیم. دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست. ما با همه دوستیم و همینطور هم دستور داده شده است.»^{۲۲} او بویژه با انگلستان، این پیر استعمار که هرگز دست از تجاوز و چپاول برنداشته و برنمیدارد مخالف بود. او بقدری به رفتار و برخورد این دولت بدبین بود که حتی اظهار اخلاص و

دوستی آنرا با تردید و شک می‌نگریست. او میدانست که شیطان شیطنت میکند و هرگز نمیخواهد ملت‌های دیگر، بخصوص آنان که دارای امکانات و استعداد‌های بالقوه هستند آزاد باشند. در این رابطه او وقتی قرارداد ۱۹۱۹ را میبیند با اینکه از نظر فنی و سیاسی دقیقاً نمیتواند آنرا تجزیه و تحلیل کند با بیان اینکه من فقط میدانم بد است آن را نفی میکند و سرانجام با اصرار و با فشاری او قرارداد لغو میشود. او در این زمینه چنین میگوید:

«آمدند مثلاً قرارداد درست کردند دستی از غیب برون آمد و بر سینه نامحرم زد و هکذا و هکذا نشد، اولتیماتوم کردند. خاطر آقایان هست بعضی از آقایان در آن دوره وکیل بوده‌اند بنده خیال میکنم هر کس متن قرارداد را مطالعه کرده باشد چون من اهل سیاست نبودم مرور نمی‌کردم اگر چه یکی از مخالفین بودم. لکن هر چه میگفتند که این قرارداد کجایش بد است میگفتم من سر در نمی‌آورم من سیاسی نیستم آخوندم فقط چیزی که میفهمم بد است. آن ماده اولش که میگوید استقلال ایران را میشناسم (خنده نمایندگان) این مثل این است که یکی بمن بگوید من سیادت تو را میشناسم. هی بمن میگفتند جهت مخالفت شما چیست کدامیک از موادش بد است تا آن را تغییر بدهیم میگفتم من سیاسی نیستم نمیدانم ما رجال سیاسی خیلی داریم باید به آنها رجوع کرد ولی با اینکه سیاسی نیستم و سر از این کارها در نیآورم این یکی را میفهمم بد است لیکن اگر کسی غوررسی میکرد و روح قرارداد را میفهمید دو چیز استنباط میکرد و او این بود که ایران تاماش مال ایرانی است نامش، مالش، چنینش، چه اش، چه اش همه چیزش متعلق به ایرانی است فقط این قرارداد در دو چیزش دیگری را شرکت میداد یکی پولش و یکی قوه اش این روح قرارداد بود»^{۳۳}

این بود که مدرس با این اوصاف به هیچ وجه نمیتوانست تنها با رضای کنار بیاید بلکه مصمم شده بود که با همه وجود با او مبارزه کند و در این مبارزه لحظه‌ای و ذره‌ای تردید به خود راه ندهد. این بود که در تمام برنامه مدرس برچمدار مبارزه با رضایان شد و با او چه در مقام دخالت بیجا در امور مملکتی و چه در ارتباط با کسب مقام ریاست وزرانی و چه به هنگام طرح غائله جمهوری همه جا علناً و با صراحت تمام علم مخالفت پرافراشت و حرف خود را با شجاعت و صراحت بیان کرد. او با صفت زشت دیکتاتوری آن هم از کسی که قشون زیر نظر فرمان اوست مخالف بود و معتقد بود که از بین برنده همه صفات نیک خواهد بود. بجاست در این قسمت آنچه را عبدا... مستوفی در کتاب خویش نقل کرده و مصاحبه‌ای بین او و مدرس بوده است نقل و هشجاری و حاضر جوابی او را به هنگام طرح مسئله آشتی بیان نمائیم.

«به او گفتم تصور نمی‌کنید برای تنبیه شدن سردار سبه همین اندازه کافی باشد؟ گفت خیر باید لامحاله دستش از ریاست وزرانی کوتاه شود! گفتم در این شش هفته با همه ریاست وزرانش خوب کار کرده است و قدرت و عظمت قشون داخلی را زیاد نموده و به واسطه قدرت نظامی مالیات عقب مانده هم وصول شده و دوایر دولتی نظم و اعتباری پیدا کرده‌اند که نظیر آن را مدت‌هاست در این کشور کسی ندیده است حیف است این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود و هرج و مرج و ضدیتهای سابق جانشین آن بشود. امروزه به واسطه قدرت و مواظبت این مرکزیت گرفتن حکم دولت هر تصمیمی در هر قسمت از کارها بگیرند روی کاغذ نمی‌ماند و فوراً اجرا میشود حکام و عمال از او ملاحظه دارند کارها به لاقیدی و بی‌اعتنائی و سرهم شدن واگذار نمیشود و نظم و نسق حسابی در کار آمده است.

سید گفت: سگ هر قدر خوب هم باشد سگی که پای صاحب خانه را گرفت دیگر بدر نمیخورد باید از خانه بیرونش کرد دیدم این مرد نطق با آوردن يك ضرب المثل دهاتی تمام دلیلهای حلی قضیه که من آورده بودم و خیال داشتم باز هم مقداری بر آن بیافزایم گفته یا نگفته همه را از پایه خراب کرده و روی هم ریخت ولی من مایوس نشدم و از راه مقتضی مقصود خود را دنبال کردم و گفتم توجه میفرمائید که بیرون کردن او چه زحماتی دارد سمیتکو هنوز چشم طمعش از کردستان برداشته نشده و با وجود عده قوای دولتی هر روز از خاک کردستان عراق به خاک ایران در تگ و تاز است اشراری که به واسطه قدرت این مرد در همه جا ساکت شده‌اند هنوز ریشه و مایه شرارت را از دست نداده‌اند هنوز هم در لرستان سرجنابیهایی که مثل مار زخمی منتظر وقت مناسبند زیاد

هستند و احتمالاً ما کار زیادی داریم که هنوز هم دست به آنها نزده‌ایم بیست سال از مشروطه میگذرد ما جز يك نفر، که از هر حیث مواظب همه چیز و همه جا هستند هیچ برنخورده‌ایم بر فرض به قول شما این سگ را به این جرم از خانه راندم کسی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته با این نغمه‌های وحشی که از قشون جنوب و شمال و شرق و غرب میرسد به یکدیگر دستور نمرود میدهند و همدیگر را اغوا میکنند چه خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم همین يك کار است که اینها دو دسته شوند جنگ داخلی راه بیفتد یا همه با هم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیر پا کنند و...

سید مجال نداد که من باقی ادله نقضی خود را بیاورم حرف مرا قطع کرد و گفت: به همین جهت است که من معتقد شده‌ام که باید ریشه این فساد را هر چه زودتر کند آخر آدم باید جرات بکند بیست تا سوار دست یکی بسپرد و از باغی گری او در امان باشد؟ مرغی را که دم صبح شغال خواهد برد بگذارید سر شب ببرد لامحاله از کشیک کشی تا صبح خودتان را راحت کرده‌اید.^{۳۵} مشاهده میشود که مدرس به ریشه فساد توجه کرده و اشکال اساسی را که منجر به دیکتاتوری میشود مطرح مینماید. او میداند که همه کسانی که به

□ مدرس معتقد بود که خوبی در هر جا تعریف خاصی دارد: خوبی يك پیشنماز با خوبی يك نظامی و خوبی يك سیاستمدار کاملاً متفاوت است. او با آنکه مستوفی الممالک را آدم خوبی می‌دانست و برایش احترام قائل بود، ولی از آنجا که توان ایستادگی صریح در برابر مخالفان و جلوگیری از سرکشی‌ها و طغیان‌ها را در او نمی‌دید، با نخست وزیرش مخالف بود.

□ ام‌الاسباب مخالفت با نهضت جمهوری، شخص مدرس بود. او می‌گفت این جمهوری بنا بر اراده ملت ایران نیست بلکه انگلیسها میخواهند آنرا به ملت ایران تحمیل کنند و رژیمی را که صدرصد دست نشانده و تحت اراده خودشان باشد در ایران برقرار سازند. اگر واقعا نامزد [ریاست] جمهوری فردی آزادیخواه و ملی بود حتماً با او موافقت می‌کردم و از هیچ نوع کمک و مساعده با او دریغ نمی‌نمودم.

دیکتاتوری رسیده‌اند از اول دیکتاتور نبوده‌اند بلکه از آزادی حمایت کرده‌اند اما روند کار آنها نشان داد که همه چیز را برای خود میخواهند نه برای جامعه. آنها تقوا ندارند و خدا را حاضر و ناظر اعمال خودشان نمی‌دانند و جامعه و ملت را از زاویه دید تنگ خود میبینند و چنین میندازند که هر چه را آنها فهمیدند و پسندیدند و خواستند باید مردم و جامعه هم آنرا بفهمند و بپسندند و بخواهند. این است که مدرس میگوید به همین دلیلی که وقتی او نباشد و مجلس شورای ملی که برخاسته از متن جامعه است بخواند او را کنترل کند، قشون شرق و غرب و شمال و جنوب بنای ناسازگاری میگذارند و حاضرند برای شخص، جامعه را فدا کنند این خود اول تبهکاری و فساد است به قول معروف «قیاساتنا معها» خود همین شرارت دوستان رضایان به نفع او و بر علیه جامعه و مجلس بزرگترین دلیل بر بد بودن او و فشار کارهای اوست و دیدیم که چنین شد و رضایان دیکتاتور زمان گردید.

آری، رضایان گرچه وانمود میکرد که سیاست مستقل ملی دارد و برای حفظ نظم و نظام مملکت کار میکند اما در واقع سیاستش مطابق میل انگلستان بود و این مسئله را نمایندگان دولت انگلیس در گزارشهای خود منعکس نموده بودند و حتی با خود رضایان نیز در این رابطه صحبت نموده و به اندازه کافی به وی هشدار داده بودند. در بخشی از نامه ۱۰ ژانویه ۱۹۲۳ (۱۹۱۱ جدی ۱۳۰۱-۲۲

سیاسی-اقتصادی

اصولی بود و او بود که در پشت پرده و به طرز بسیار مرموزانه و ظریف ماجرا را هدایت میکرد.

«مدرس متوجه شده بود که سردار سبه خود را به انگلیسها بسته و به پشت گرمی آنها و به کمک عوامل انگلیسی است که اینچنین الدرمد و بلدرمد میکند و احساس میکرد که امپراتوری انگلیس نقشه‌های شومی برای آینده این مملکت طرح کرده که میخواهد بدست این قزاق کله شق و بیسواد اجرا کند، بنابراین این میکوشید از هر طریقی که میتواند در سر راه جاه طلبیها و اعمال بی‌رویه رضاخان سدهائی ایجاد کند.»^{۲۸}

روی این جهت بود که او همیشه به دنبال افرادی بود که بتوانند رضاخان را کنترل کنند. او در این رابطه از رئیس الوزرائی حمایت میکرد که بتواند با شهادت در برابر اعمال نفوذ رضاخان و به طریق اولی اعمال نفوذ اجانب بایستد. بنظر مدرس در آن زمان فردی که میتواند چنین کاری را انجام دهد قوام السلطنه بود. او با آنکه مستوفی الممالک را آدم خوبی میدانست اما معتقد بود که خوبی در هر جانی تعریف خاصی دارد. خوبی یک پیشنماز با خوبی یک نظامی و خوبی یک سیاستمدار کاملاً متفاوت است. او مستوفی الممالک را با آنکه میشناخت و برایش احترام قائل بود ولی به لحاظ اینکه نمیتوانست با صراحت و جرأت در برابر مخالفین بایستد و از طفیان و عصیان‌ها جلوگیری کند او را صالح برای مقام نخست وزیری نمی‌دانست و همین مخالفت او سبب سقوط دولت وی گردید.

«در این موقع رئیس دولت قوام السلطنه بود که کم و بیش میتواند جلوی زیاده رویهای سردار سبه را بگیرد و هم او بود که... لایحه قانونی محاکمه وزراء را تدوین و تقدیم مجلس کرد تا هشداری به رضاخان داده باشد. مدرس از این دولت حمایت میکرد و امیدهایی به آن بسته بود اما ناگهان بر اثر اختلافاتی که در مجلس بروز کرد قوام السلطنه استعفا داد و کابینه او سقوط کرد و احمدشاه مستوفی الممالک را مامور تشکیل کابینه دولت نمود. مدرس به مستوفی الممالک همه گونه احترام و اعتقاد داشت ولی در شرایط موجود او را شایسته زمامداری نمی‌دانست زیرا معتقد بود که آقا فاضل استعداد منع است و در این اوضاع و احوال نمیتواند در برابر تحمیلات بیگانگان بایستد و در موقع طرح برنامه دولت با آن عادت معروف و شیرینش به روابط حسنه وی با ملل دنیا حمله کرد.»^{۲۹}

آیا مدرس بااصاله به احمدشاه علاقمند بود؟

ممکن است چنین تصور شود که مدرس به احمدشاه بالاصاله علاقمند بوده و علیرغم تبهکاریهای خاندان قاجار باز هم به شخص سلطان از آن حیث که شاه است ارادت میورزیده است. در حالی که با توجه به روحیات و خصوصیات اخلاقی مدرس، چنین امری بعید به نظر می‌رسد.

او مسأله کشور برایش مطرح بود و اجرای قانون اساسی را میخواست. او عدم وابستگی به دیگران را می‌طلبید و لذا وقتی که علیرغم مخالفت او تغییر سلطنت شد و کار از کار گذشت حتی با رضاشاه نیز در صورتیکه تابع قانون اساسی می‌بود میتواند کنار بیاید:

«نیز ترداً للباب عرض میکنم، در این مملکت تغییر سلطنت شد، من در جریان مربوط به این قضیه نبودم. اما اکنون مواظبم و اگر دیدم که پادشاه مملکت برفق قانون اساسی حکومت می‌کند برایش خدمت میکنم. اگر دیدم برخلاف قانون اساسی قدم برمی‌دارد به جنگش میروم. امروز دستور کار ما قانون اساسی است. هرچه قانون گفته است باید اجرا شود. نسبت به این شاهی که داریم هیچ گونه نظر بد نداریم اگر طبق قانون اساسی حکومت کند برایمان محترم است.»^{۳۰}

آنچه که به عنوان یک واقعیت باید در نظر گرفت این است که مدرس بعنوان فردی مدبر و مدیر، سیاستمدار و لایق میدانند که در چه زمان زندگی میکند، تاریخ و جغرافیای زمان خویش را خوب میشناسد و آدمهای زمان را سبک و سنگین میکند و برای هر یک به فراخور حال و مقال ارزش قائل است. اینجاست که باید بذیرت مدرس اگر برای احمدشاه ارزش قائل میشده، به دلایل زیر بوده است:

جمادی الاول (۱۳۴۱) سرپرسی لرن وزیر مختار و عامل انگلیس در ایران به نایب السلطنه امپراتوری انگلستان در هندوستان چنین آمده است:

«... گمان نمی‌کنم که مشارالیه در حال حاضر ضد انگلیسی باشد و حقیقت این است که رفتار وی با من و سایر ماموران سفارت که به مناسبت‌هایی به ملاقاتش میروند در طی یک سال گذشته به طور مداوم و روزافزون دوستانه بوده است... به سردار سبه گفتم که قصد دخالت در امور داخلی ایران را ندارم و مسئولیت کامل اداره امور کشور را برعهده دولت ایران واگذار میکنم ولی متذکر شدم که من بیش از هر مرجع دیگری قادرم اطلاعات بهتری راجع به اوضاع و احوال شخصیت‌های کشور و به ویژه جنوب در اختیار او بگذارم و با وی به مشاوره و مصلحت اندیشی‌های بی‌غرضانه بنشینم و بی‌برده خاطر نشان کرده‌ام که چنانچه کارها به وضع خیلی بدی اداره شود قادر به حفظ بیطرفی خود نخواهم بود. به وی هشدار داده‌ام که هرگاه ایرانیان انگلوفیل صرفاً به علت انگلوفیلی بودن تحت تعقیب و آزار قرار گیرند میان من و سردار سبه بدون تردید به هم خواهد خورد.»^{۳۱}

او همچنین در قسمتی از نامه دیگر خود به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۲۳ (۳۱)



○ مرحوم مدرس در میان مبارزان مشروطه خواه

اردیبهشت ۱۳۰۲) خطاب به «مارکزکوزن» وزیر امور خارجه لندن به عنوان نتیجه گیری مطالب مطروحه در نامه چنین می‌گوید:

«چنانچه سیاست رضاخان، بدون برخورد و کارشکنیهای بیمورد غیرلازم به مرحله عمل درآید ما را از بسیاری از مسئولیتها که تا به حال برعهده داشته ایم رها خواهد ساخت و روی هم رفته کشور ایران را همسایه کم‌درد سرتری برای ما خواهد کرد در آن صورت تنها مواردی که لازم است واقعا نگران آن باشیم امنیت مناطق نفتی و موقعیت ویژه شیخ محمره است. کلید پیروزی یا شکست این سیاست در دست ماست. چنانچه بتوانیم این سیاست را با مصالح دوگانه یاد شده سازش دهیم در آن صورت علاوه بر مزیت‌هایی که برشمردم در تهران نیز نفوذ سیاسی بدست خواهیم آورد.»^{۳۲}

براین اساس بود که مدرس پس از افشای ماهیت انگلیسی و با انگلوفیل بودن رضاخان بیشتر بر مخالفتش با وی اصرار میورزید. او میدانست که دیکتاتوری و کله شقی به اضافه سرسپردگی و یا حافظ منافع اجانب بودن برابر است با قیومیت تمام عیار یک ملت. این بود که وی هرگز نمیتوانست با او کنار بیاید و او را چه به عنوان رئیس الوزرائی که آرزوی او در آن زمان بود و چه به عنوان وزیر جنگی که با قدرت دستور خویش همه کابینه و صدراعظم و حتی مجلسیان را زیر سلطه داشت مخالف بود. مضافاً که انگلیس تعزیه گردان

۱- تصریح به حمایت شاه در قانون اساسی.

از آنجا که در قانون اساسی مشروطه شاه یکی از ارکان به حساب میامد لذا دفاع از او هم به منزله دفاع از قانون اساسی بود و بنابراین مدرس به عنوان حافظ و نگاهبان قانون اساسی مبیایست از حریم قانون اساسی دفاع نماید. وقتی در مجلس، از سخنان مدرس چنین استنباط میشود که به شاه و مقام سلطنت اعتراض شده است، رئیس مجلس تذکر قانون اساسی میدهد و چنین میگوید: «آقای مدرس در عین فرمایشاتشان به واسطه حرارت فوق العاده، نسبت به مقام سلطنت فرمایشاتی فرمودند که بنده گمان نمیکنم مطابق قانون اساسی باشد زیرا سلطنت هم در قانون اساسی حقوقی دارد و مذاکراتی که مجلس با مقام سلطنت میکند البته موافق مواد قانون اساسی است.» مدرس توضیح داد که من منکر سلطان مشروطه خواه نیستم...^{۳۱}

بنابر این حمایت مدرس از احمدشاه را نباید به حساب حمایت از شخص او به حساب آورد بلکه حمایت از او به معنای پاسداری از حریم قانون اساسی تلقی میشود و اینکه همه اصول قانون اساسی باید از جانب همه بخصوص مسئولان طراز اول محترم شمرده شود.

۲- خصوصیات و ویژگیهای احمدشاه

احمدشاه اگرچه از خاندان قاجار بود ولی از جهاتی با اجداد خود تفاوت داشت و یا شاید شرائط زمانی عامل این تفاوت بود. از آنجا که رضاخان با دولت انگلیس و عوامل آن سر و سری داشت و در رابطه با بدست گرفتن حکومت به توافقاتی رسیده بود برای قبضه کردن قدرت وظیفه داشت که خود و عوامل و یادیش از احمدشاه چهره‌ای کریمه و بی لیاقت بسازند تا در سایه این بی کفایتی و بی لیاقتی، حضور رضاخان به عنوان سامان دهنده بی نظمیها و از هم گسیختگیها بیشتر نمایان شود. او را که جهت معالجه چندین سفر به خارج رفته بود فردی عیاش و خوش گذران معرفی نمودند و از وی عکسها و گزارشهای مختلف که در دیار غربت به عیش و عشرت مشغول است و ابداً به فکر ملك و مملکت نیست منتشر کردند.

حسین مکی در این باره چنین میگوید:

«همچنین به مرور میخواستند که در مغز ایرانیها وارد کنند که قاجاریه نالایق و خان و عشرت طلب بوده و به درد سلطنت نمیخورد. لذا به بعضی از جرائد هم اشاره شد که زمزمه مخالفت با قاجاریه را بلند نموده و احمدشاه را که پادشاهی وطن دوست و قانونی بود پادشاهی عشرت طلب و هوس ران و بی علاقه و بی عرضه معرفی نمایند تا رفته رفته ملت ایران را نسبت به احمدشاه بی میل نموده و در موقع مقتضی نتیجه بگیرند. در صورتی که نگارنده این تاریخ تا جانی که اطلاع دارد احمدشاه پادشاهی عشرت طلب نبوده و در ایامی که در ایران زندگی کرده، در موقع فراغت بالغ بر چهارصد و هشتاد جلد کتب علمی فرانسه را مطالعه کرده و اغلب در حواشی آنها اظهار عقیده نموده است.»^{۳۲}

البته در اینجا غرض توجیه احمدشاه نیست بلکه بیان این حقیقت است که احمدشاه در برابر رضاخان میرنهیج، که عامل انگلیسها بوده است قرار دارد، رضاخانی که برای تحصیل قدرت مطلقه از انجام هرگونه عملی در جهت تضعیف رقیب و بیرون راندن او از صحنه دریغ نمیکرد و حقایق را با وارونه میکرد و یا آنچنان را آنچنانتر مینمود بگونه‌ای که ملت ایران تحت تاثیر قرار بگیرد. او در این زمینه عده‌ای از مطبوعات را رام خویش کرده و از طریق آنها نقشه‌های خویش را عملی میکرده است.

«از اینها گذشته سردار سیه هم با عده‌ای از جرائد زد و بند و آنها را مطیع خویش کرده بود و با اشاره‌ای میتوانست موجبات سقوط دولتها را فراهم نماید (چنانکه کابینه مشیرالدوله را ساقط کرد).»^{۳۳}

بنابر این شاید احمدشاه در مجموع و بخصوص در مقایسه با رضاخان فرد بیراه‌ی نبود و چنانچه تضعیف نمی‌شد و مجلس شورای ملی هم با قاطعیت عمل میکرد و دولتهای بر روی کار میآمدند میشد امیدوار بود که در مملکت حکومت قانون برقرار شود و احمدشاه هم به عنوان مقام سلطنت که مصرح در قانون اساسی بود همچنان پادشاه و قدرت اجرایی در دست دولت باشد تا آنچه مجلس تصویب میکند به مرحله اجرا گذاشته شود.

از اینها گذشته ظاهراً احمدشاه از نظر مذهبی و اعتقادی مردی بی‌راه نبوده

است و شاعران اسلامی را رعایت مینموده است که نمونه‌ای از آن برای مزید اطلاع به نقل از آقای حسین مکی ذکر میشود:

«در ملاقاتی که در سال ۱۳۵۸ با آیت ا... مرعشی نجفی نمودم صحبت از احمدشاه به میان آمد. آیت ا... نقل کردند که هنگامی که در عتبات عالیات مشغول به تحصیل بودم اتفاقاً سلطان احمدشاه رحمت ا... علیه از اروپا از طریق بغداد عازم ایران بود. در عتبات استقبال بی‌شائبه و پرشکوهی از او به عمل آمد مخصوصاً جامعه روحانیت و مراجع تقلید در نجف اشرف در ملاقاتی که هنگام ماه رمضان و موسم تابستان به عمل آورده بودند و از او پذیرائی میکردند شربت قند با یخ برایش بردند احمدشاه گیلان را برداشت تا نزدیک لب برده نگاهی به حضرات حجج اسلام کرده گیلان را در سینی برگرداند و گفت این درست نیست که من حفظ شاعران اسلامی را نکرده و در حضور آیات عظام که همگی روزه دار و تشنه هستند شربت خنک بنوشم و آقایان تشنه ناظر این صحنه باشند. پیش خدمت خود را طلبیده میگوید: فقط برای تبرک شربت را

□ شاید حمایت مدرس از

احمدشاه در واقع نه به خاطر اصالت و نجابت احمدشاه یا اعتقاد به او بوده است، بلکه بدین علت بوده که در گذر زمان چنین تشخیص داده است که فعلاً باید احمدشاه را به عنوان شاه قانونی که در او آثار خود کامگی کمتر مشاهده می‌شود و تبعیت از قانون برای او اصلی مسلم است، در برابر رضاخان نگهداشت.



بردار و به منزل ببر تا در آنجا صرف نمایم.»^{۳۴}

البته علماء اعلام در کربلا و نجف نسبت به عقد قرارداد ۱۹۱۹ خیلی ناراحت بودند و از دولت ایران میخواستند که هرچه زودتر این قرارداد لغو شود. لذا اگر میرزای شیرازی با احمدشاه بهنگام بازگشت از اروپا در کربلا ملاقات نمی‌کند بخاطر مخالفت او با قرارداد ایران و انگلیس است که توسط وثوق الدوله منعقد شده است. احمدشاه در ملاقات با ملافتح الله اصفهانی در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قول میدهد که بقدر قوه خود در فسخ قرارداد با انگلیسیان تلاش کند.^{۳۵}

در حال نتیجه این بحث این است که چه روایات در مورد اعتقاد و صلاح احمدشاه کاملاً واقعیت داشته و یا نداشته باشد، آنچه در مورد احمدشاه و دفاع مدرس از وی میتوان بیان داشت اینستکه اولاً شاه قانونی بوده و باید مورد احترام قرار گیرد و ثانیاً خودسری‌های رضاخان و ارتباطهای پیدا و ناپیدای او با بیگانگان هر انسان منصف وطن دوست اصلاح طلبی را وادار میکند که ولو به نیت دفع افسد به فاسد او را بپسندد و از او حمایت نماید.

آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی در نقد کتاب «اسرار سقوط احمد شاه» خاطرات رحیم زاده صفوی، بشدت به احمد شاه می‌تازد و او را فردی بی لیاقت و عیاش و کسی که از سلطنت گریزان بود معرفی میکند و چنین می‌گوید که خصوصیات ذاتی وی و بی‌علاقگی او به سلطنت و توجه شدیدش به عیاشی و خوشگذرانی بوده است که انگلیس را وادار نموده که به دیگری روی آورد والا او هم با انگلیس سرو سری داشته و از آنها حقوق دریافت میکرده است.^{۳۶} همانطور که آقای دکتر پورجوادی در مقاله بعدی در همان نشریه و همان شماره تحت عنوان «شاهی که مات شده» نتیجه گیری‌های آقای دکتر

است.

شاه ایران خوشبختانه به آن درجه از فلاکت و تنگدستی نرسیده است که ممر معاش از همین رهگذر باشد و خودش هم اخلاقاً نباید چنین انتظاری داشته باشد که ما برای جلب وفاداری اش در مسأله‌ای که بیش از مصالح ما حافظ منافع خود اوست حق العمل نقدی بردازیم.^{۳۳}

البته همه اینهایی که گفته شد نه بخاطر دفاع از احمدشاه است بلکه نظر این بود که گفته شود اگر آقای مدرس از او حمایت می‌کند و یا به او دل میندند یا از این توجیهات بی‌اطلاع است و یا هرچه هست او را بر رضاخان ترجیح میدهد و میدانند که میتواند او را تحت نظارت خود و مجلس داشته باشد. او در این رابطه هم با صراحت با وی سخن میگوید. آقای رحیم زاده صفوی بعنوان قسمتی از پیام آقای مدرس به احمدشاه چنین میگوید:

قربان، آقای مدرس پیشنهاد میفرمایند که اعلی حضرت همایونی یا باید تصمیم به سلطنت کردن بگیرند که لازمه اش البته فداکاریهای بزرگ است یا تصمیم به کناره گیری از سلطنت و در صورت اخیر لاقبل باید منافع ملت ایران و حقوق خاندان قاجار را رعایت فرموده و سلطنت را به برادران (شاه زاده محمد حسن میرزا) واگذار کنید و از فداکاریهای مالی نیز دریغ نورزید.^{۳۴}

حمایت از احمد شاه در مقابل رضاخان:

همانطور که گفته شد شاید حمایت مدرس از احمد شاه در واقع نه بخاطر اصالت و نجابت واقعی احمد شاه و یا اعتقاد به او بوده است بلکه در گذر زمان مدرس چنین تشخیص داده است که فعلاً باید احمد شاه را به عنوان شاه قانونی که در او آثار خود کامگی کمتر مشاهده میشود و تبعیت از قانون نیز برای او اصلی مسلم است یا حداقل خلاف آن از او دیده و شنیده نشده، در برابر رضاخان که متهم است، رضاخان که قدرت طلب است و به ویژه با بیگانگان ارتباط دارد و نه تنها خود بلکه دیگران را بر این مردم تحمیل مینماید، نگهداشت.

اگرچه قبلاً از ارتباط رضاخان با دولت انگلیس سخن به میان آمد، اینجا نیز به منظور تکمیل به بعضی از این روابط اشاره میشود:

وزارت خارجه انگلستان صریحاً اقرار میکند که ما در امور ایران مداخله میکنیم و رضا شاه پهلوی را ما آورده ایم. وزارت خارجه انگلستان برای آنکه این سیاست نفوذ نامرئی را با موفقیت کامل پیش برده باشد دستگاهی عظیم بوجود آورد این دستگاه مرموز که بدون مبالغه در تمام شئون سیاسی و اجتماعی و اداری و اخلاقی کشور ما نفوذ کامل داشت بقدری ماهرانه در انجام وظایفی که به او محول شده بود از عهده برآمد که حتی بر آن متصور نیست.^{۳۵}

این مطلب به قدری واضح و روشن بود که حتی خود محمد رضا پهلوی نیز نمیتوانست آنرا انکار کند. گوشه‌ای از مذاکره حسین مکی با محمد رضا پهلوی در کاخ مرمر میتواند راه گشا باشد:

«محمد رضا پهلوی: آقای مکی شما در باره کودتا بد نظری داده اید. پدر من، به کشورش خدمت کرد یا خیانت؟»

مکی سکوت کرد. شاه گفت: دیشب تاریخ بیست ساله ایران را میخواندم در قسمتی از آن که نطفه بندی کودتا شرح شده خیلی متأثر شدم فکر کردم اگر زمام امور در دست پدر تاج دار ما قرار نمیگرفت این همه ترقیات روز افزون، مدارس بزرگ، ادارات جدید، راههای شوسه از کجا میآمد؟ بیشتر رجال تحصیل کرده محصلینی هستند که در زمان پدرم به فرنگ رفته اند و امروز در صف شما برای پیروزی ملت با مغز روشن مبارزه میکنند.

مکی میگوید:

قربان، مورخ همیشه از افکار عمومی و قاطبه مردم الهام میگیرد و اکثریت جامعه ایران نسبت به شاه فقید آنطور قضاوت میکند که در تاریخ بیست ساله نوشته شده و دلیل آنهم این است که اعلیحضرت فقید مبنای کودتای ۱۲۹۹ را با همفکری انگلیسیها شروع کردند و اگر اعلیحضرت همایونی مطالعه فرموده باشند چاکر نوشته ام که سرنوشت ایران در مهمانخانه قزوین تعیین شد.^{۳۶}

چرا مدرس از جمهوری حمایت نکرد؟

بنظر میرسد که جمهوری واژه مقدسی است که هرکس به آن اعتقاد دارد.

شیخ الاسلامی را بعضاً زیر سوال برده است،^{۳۷} باید گفت که در استدلالات ایشان سوالات و احتمالات زیر بنظر میرسد:

۱- انگیزه نصرت الدوله فیروز میرزا از ساختن مطالبی که حاکی از وطن فروشی احمد شاه است چه بوده است؟

۲- ایشان اظهار داشته اند که «چون انگلیسیها که در فن سیاستمداری و آتین ادب سیاسی ورزیده اند هرگز کسی را مخصوصاً شخصیت برجسته ای (چون احمدشاه) که هممان پادشاه آنهاست به این صراحت تهدید نمی کنند»^{۳۸} که اگر صحبتی از قرارداد ۱۹۱۹ نکند او را از سلطنت کنار خواهند گذارد.

باید گفت گرچه انگلیسیان همانطور که فرموده اند در فن سیاست و بیان و ادب، از ویژگیها و زیرکیها برخوردارند اما چه استبعادی دارد که در شرایط ویژه با صراحت حتی به میهمان خود خواسته خویش را بیان کنند آنهم این مطلب از جانب رئیس کشور و شاه انگلستان احتمالاً مطرح نشده بلکه از جانب «لرد کرزن» که عامل دست چندم حکومت است، و تازه ممکن است که او در لفاظیه و باکنایه این مطلب را گفته باشد و نصرت الدوله آن را با شدت وحدت بیشتری نقل کرده باشد. شرایط و وضعیت موجود کشور ایران در آن زمان هم خود موجب دیگری برای اظهار آن جمله میتواند باشد.

آقای دکتر شیخ الاسلامی اظهار میدارند احمدشاه با قرارداد ۱۹۱۹ موافق بوده است و دلیل آن را اظهارات وی در شب میهمانی لرد کرزن عنوان میکنند.^{۳۹} باز باید و میتوان احتمال داد که احمد شاه همچنانکه همه مورخین میگویند در شب اول میهمانی که شاه انگلستان به افتخار او ترتیب داده بود ابدأ اشاره ای به قرارداد مذکور نمی کند، حال چه قبلاً به او اصرار به اظهار شده باشد یا نشده باشد و بعد هم بنظر میرسد که او این نکته را فراموش کرده باشد یا انگیزه خاص دیگری داشته باشد و باز میتوان احتمال داد که تا شب بعد که به میهمانی «لرد کرزن» رفته وی در این مورد تحت فشار قرار گرفته باشد. خود شاه یک بار به رحیم زاده می گوید: «من این ضربت را می دانم از کجا می خورم؟ از آنجا که زیر بار قرارداد ۱۹۱۹ نرفتم و آن را امضا نکردم»^{۴۰}

ناقد (آقای دکتر شیخ الاسلامی) اضافه می نمایند که در موافقتی که بین «آیرن ساید» (فرمانده قوای بریتانیا در ایران) طراح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و رضاخان بعمل آمد، تاکید شد که نباید احمدشاه را از سلطنت کنار بگذارند و اضافه میکنند که نقشه بریتانیا این بوده که پادشاه جوان قاجار را نظیر ویکتورامانویل سوم پادشاه ایتالیا در سریر سلطنت نگه دارند و حکومت واقعی در دست نخست وزیر وقت باشد.^{۴۱}

باز در این رابطه میتوان گفت که اگرچه انگلیس میخواست او را همچون شاه ایتالیا نگه دارد اما احتمالاً این امر نه بخاطر علاقه به احمد شاه بلکه بخاطر این بوده است که در قانون اساسی شاه یکی از ارکان مشروطیت بوده و ثانیاً به تازگی مشروطیت با آنهمه مرارتها توسط مردم پدید آمده بود و انگلیس ترجیح میداد با احساسات مردم بازی نکند و نظام جدید را علناً خدشه دار نماید ثالثاً شاه در نظام مشروطه قدرت زیادی ندارد و حکومت بدست دولت و مجلس است و بنابراین با وجود احمد شاه مشکلی برای دولت انگلیس پدید نمی آمد بویژه که احمد شاه تازه کار و کم تجربه هم بود.

ایمان کود کانه احمد شاه، طرز تفکر او مبنی بر اینکه سلطنتش از هر عیبی مصون مینماید و هیچکس نمیتواند او را از سلطنت خلع کند و اینکه به رئیس جامعه حقوق بشر و قضات عالی مقام فرانسه سخت دل بسته و گفتار آنان را وحی منزل دانسته،^{۴۲} خود دلایل دیگری است بر اینکه به مملکتش علاقه مند بوده و نمی خواسته زیر نفوذ و تسلط انگلستان باشد و توجه او به فرانسه و کتب حقوق دانان فرانسوی میتواند دلیلی بر عدم رغبت او به این کار و یادست کم به قرارداد ۱۹۱۹ باشد. موبد این گفتار اینکه احمدشاه علیرغم همه بی کفایتی و کسالت وقتی که رحیم زاده صفوی میگوید از چند جا از جمله آقای مدرس برای شما پیام دارم میگوید اول پیام آقای مدرس را برای من بگو و این خود میتواند نشانه علاقمندی او به کشور و حامیان صدیق کشور باشد.

در تلگراف مورخ دهم ژوئیه ۱۹۲۰ لرد کرزن به لرد هاردینگ آمده است: «متأسفانه برایم مقدور نیست از حکومت انگلستان بخواهم که پرداخت مقرری شاه را ادامه دهند. قطع نظر از اینکه پرداخت مقرری مزبور دقیقاً به این دو شرط بستگی داشت که ایشان وثوق الدوله را بر سر کار نگاهدارند و صمیمانه از او حمایت کنند. شرائطی که خودتان میدانید هیچکدام عملی نشده



مشروطه را برپا کرده بودند که با آنکه بعضیها با آن بصورت مطلق مخالف بودند و حکومت مشروطه مشروعه را طلب میکردند ولی ظاهر قضایا نشان میداد که بنیان نهضت مشروطه و قانون اساسی قصد ایجاد تغییر و تحولی اساسی در بنیانهای اداره جامعه دارند. اگر از ابزارهای اجرای صحیح مشروطه بحق استفاده میشد و سوء استفاده کنندگانی بر سریر قدرت تکیه نمیزدند جای امیدواری بود که برای سالیانی ملت ایران در آسایش و امنیت فکری زندگی کنند.

اما توطئه دقیقاً برای قبضه کردن قدرت بود که با حمایت انگلستان مملکت یکباره زیر یوغ استثمار رود و مدرس این مسئله را بخوبی میدانست. اقدامات او نه بخاطر علاقه به احمدشاه و یا هر شخص دیگر بلکه بخاطر حمایت از قانون مشروطه و جلوگیری از نفوذ خودکامگان خود فروخته بود. این است که در نامه‌ای به احمدشاه مینویسد:

«... تغییر رژیم ایران در حال حاضر مفهومی اختلال میانی و دوام و بقای جامعه ایرانی است بفرض آنکه هرگاه مقصود دیگران تنها عبارت از این بود که اعلیحضرت را از سلطنت برکنار سازند و دیگری را بر تخت نشانند من که مدرس هستم صریحاً میگویم که بمبارزه نمی‌پردازم اما بر من ثابت است که مقصود دیگران در حال حاضر تغییر رژیم حقیقی است با تمام معنای آن و تغییر رژیم در تمام شعب اجتماعی و سیاسی یعنی تغییر تمام آن چیزهایی که هر چند امروزه در بعضی انظار بدناما باشد یا خوشنما بهرحال همان چیزها باعث انتظام رشته‌های مختلف حیات ملی ما بوده...»^{۴۹}

بدین علل بود که مدرس با جمهوری‌ای که بانی و موسسش رضاخان باشد مخالف بود. او دست آشکار انگلیس را در این ماجرا میدید و مشاهده میکرد که خود رئیس الوزرا رضاخان سخت حامی جمهوری است و آن را یکی از اهداف ملل متمدنه و خواست مردم میدانند^{۵۰} و اصرار فراوان دارد که هرچه سریعتر مجلس آن را تصویب کند و او رئیس جمهور شود. اما مدرس بیدنی نبود که از این بادها پلرزد او تصمیم قطعی گرفته بود که با همه وجود و براساس مسئولیت شرعی و قانونی خویش با رضاخان مبارزه کند و این مساله را هم رسماً به او گفته بود.^{۵۱}

مدرس خود در پاسخ به ایرادات و انتقادات چنین گفته است: ولی این جمهوری که میخواهند به ما تحمیل کنند بنا بر اراده ملت ایران نیست بلکه انگلیسها میخواهند بملت ایران تحمیل نمایند و رژیم حکومتی را که صدرصد دست نشانده و تحت اداره خود باشد در ایران برقرار سازند و از همه مهمتر بواسطه مخالفت احمدشاه با قرارداد و خواسته‌های انگلیسها می‌خواهند از او انتقام بگیرند. اگر واقعاً نامزد و کاندیدای جمهوری فردی آزادیخواه و ملی بود حتماً با او موافقت میکردم و از هیچ نوع کمک و مساعده با او دریغ نمی‌نمودم.^{۵۲}

مدرس در این راه مرارتها کشید و برای مبارزه جدی با برنامه‌ها و نقشه‌های رضاخان با بسیاری از وکیل‌الدوله‌ها و هم‌پالکی‌هایی رضاخان چون تدین درگیر شد تا آنجا که حتی توسط یکی از نمایندگان بنام بهرامی (احیاء السلطنه) مضروب گردید و همین حرکت بزرگترین عامل بازدارنده و برهم زننده جمهوری

مدرس نیز به مفهوم جمهوری و اینکه جمهور مردم در سرنوشت خود مشارکت داشته باشند پایبند بوده است و اصولاً مشروطه به خاطر همین به وجود آمد تا در برابر حکومت‌های خودکامه و مستبد که در آن شاهان خود را مالک الرقاب همه میدانستند و همه ملک و ملت را ملک خود به حساب می‌آوردند و برای مردم و نفوس محترمه پشیزی ارزش قائل نبودند سد محکمی باشد، حکومت بر محور قانون باشد و شاه که حتی عالیترین قدرت مملکت است به حکم قانون و وظائف و اختیارات مشخصی داشته باشد و کارهای اجرایی نیز بدست صدراعظم و هیئت وزیران سپرده شود تا آنان در برابر قانون پاسخگو باشند. بنابراین مسئله جمهوری از نظر مدرس مقدس بود اما نه جمهوری که توسط رضاخان مطرح بشود. مدرس در این رابطه در جواب عده‌ای از نمایندگان اقلیت و همکاران آنها که به مدرس ایراد گرفتند که چرا با جمهوری مخالفت کردید و اگر مخالفت نمی‌کردید رضاخان یک دوره رئیس جمهور میشد و بعد از شرش راحت میشدید، میگوید:

«... من موافق جمهوری واقعی هستم و حکومت صدر اسلام هم جمهوری بوده است ولی جمهوری رضاخان که عامل انگلستان است جمهوری واقعی نبود، بعلاوه ما رضاخان را که رئیس الوزرا بود حتی نتوانستیم در مجلس استیضاح کنیم، پس از یک دوره ریاست جمهوری که پشتیبانی هم مانند انگلستان داشت ظهور میتوانستیم او را کنار بگذاریم؟...»^{۴۷}

ملاحظه میشود که مدرس چقدر هوشیار است. او به خوبی معنای جمهوری را می‌فهمد اما میداند که اگر بهترین مفاهیم بشری و انسانی بدست افراد ناپاک و پلید بیفتند از آن در جهت مقاصد سوء و شوم خود بهره برداری میکنند. مگر نه این است که در دنیای امروز ما بسیاری از مفاهیم ارزشمند بشری، به خاطر وجود عناصر ناپاک و نادرست بر سر قدرت و منصب کلیدی در جهان از محتوی خالی شده، بی‌توانی جای تقوی نشسته، صلح جای خود را به جنگ داده، حمایت از مظلوم دقیقاً حمایت از ظالم است و سازمان ملل در جهت حمایت دولتهای قوی و دست نشانده‌های آنها عمل می‌کند و قس علی ذالک؟

بنابراین مدرس این مسئله را می‌فهمید که جمهوری خوب است اما مشروط بر اینکه بدست ناپاکی چون رضاخان عامل انگلیس نباشد. وقتی قرار شد چنین فرد بیدانش و بیفرهنگ مدعی دانش و فرهنگ و ترقی و آزادی شود باید فاتحه همه اصول انسانی را خواند. در این زمینه حائری زاده به عنوان عضو فراکسیون اقلیت که حتی در آغاز با جمهوری هم موافق بوده چنین میگوید:

«پلی، من طرفدار جمهوری صحیح هستم نه جمهوری قلابی چماقی. حاج رضای زغالی برای چه مجروح شده است که حالا تحت معالجه است؟ حاج رضای زغالی در همدان برای چه باید زیر چوب امیر لشکر چلاق شود که هنوز نتواند حرکت کند؟ سید عبدالعزیز، شیخ الاسلام کردستان چرا از سندیج تبعید شد؟»^{۴۸}

بنابراین طرح جمهوری از طرف شخص رضاخان یک توطئه حساب شده و تمام عیار بود که با آن حکومت تغییر کند و رضاخان به عنوان رئیس جمهور مطرح شود.

مدرس ایران برای رهائی از حکومت خودکامه و استبدادی، حکومت

